

# ستونهای دوگانه بی ثباتی در پاکستان

نویسنده: دکتر حسین دهشیار\*

برای نگهداشت جایگاه خود در معادلات قدرت، شرایط را به گونه‌ای تنظیم کرده است که نیروهای مدنی، دموکراتیک، پیشرو شهری، بورژوازی ملی و کارآفرینان صنعتی از توان اثرگذاری بر تعاملات اجتماعی بی بهره باشند. قدرت واقعی در پاکستان در دست این مجموعه است، و این به معنای در حاشیه بودن نیروهای غیر سنتی، مدرن و پیشرو در گستره جامعه است و «بازماندن گروه‌های حاشیه‌ای» از ایفای نقش سیاسی<sup>۳</sup> زمینه‌ساز شرایط کنونی در پاکستان و تداوم تاریخی این واقعیت است.

پاکستان در شمار کشورهای است که در دوران گذار به ایستایی گرفتار آمده است. پس از استقلال و پشت سر گذاشته شدن دوران اقتدارگرایی نظامیانی چون یحیی خان و ایوب خان این نگرش دامنه یافت که پاکستان دوران گذار به دموکراسی را می‌پیماید و دموکراسی در دسترس است. به قدرت رسیدن ذوالفقار علی بوتو و تأکید او بر از میان بردن سرشت ایدئولوژیک دولت، کوتاه بودن دوران گذار را به نیروهای مدنی جامعه نوید داد؛ ولی بارادایم گذار در پاکستان به علت ماهیت معادلات قدرت با شکست روبه‌رو شد. بر سر هم، «شمار کشورهای غیر غربی که

از اوت ۱۹۴۷ که پاکستان به استقلال دست یافته، شاهد سرزمینی بوده‌ایم گرفتار بی‌ثباتی ژرف سیاسی، برخوردارهای بیبایی فرقه‌ای، گسترش چشمگیر بنیادگرایی و اقتدارگرایی نظامیان. تجربه پاکستان یکسره در تقابل با این نظریه خوشبینانه بوده است که باید «از یک تاریخ منسجم و جهت‌دار بشری سخن گفت که... به لیبرال دموکراسی...»<sup>۱</sup> می‌انجامد. از دید برخی کارشناسان، نابسامانی زندگی در این جامعه از ماهیت روابط خارجی آن مایه می‌گیرد. در سراسر دوران جنگ سرد، پاکستان کشوری در خط مقدم مبارزه با کمونیسم شناخته می‌شد. امروز نیز پاکستان بعنوان کشوری در خط مقدم مبارزه با تروریسم مطرح است. بسیاری کسان، معضلات پاکستان را بومی می‌دانند و به درون نظر دارند. اینان توجه را معطوف به نظم‌هایی گفتمانی می‌کنند که «... روابط قدرت موجود را مشروعیت می‌بخشد.»<sup>۲</sup> ارتش، سرویس‌های اطلاعاتی، رهبران قبیله‌ای، فئودالهای محلی و رؤسای فرقه‌های مذهبی عناصر برجسته در چارچوب قدرت حاکم هستند. واقعیت زندگی در پاکستان بازتاب کارکرد این مجموعه نظامی - غیر نظامی است که اهرم‌های قدرت در کشور را در دست دارد. این مجموعه

حکومت، و نیز از عناصر مؤثر در چارچوب دادن به تعاملات اجتماعی در پاکستان به شمار می‌آید.

پیشینه تاریخی از آن رو با اهمیت است که زمینه‌ساز حافظه تاریخی در سطح اجتماع به شمار می‌آید. در دوران کوتاه پس از استقلال پاکستان، ارتش چهار بار کنترل مستقیم کشور را به دست گرفته است و این واقعیت ذهنیتی منفی درباره کارایی روشها و شیوه‌های دموکراتیک در اداره و توسعه کشور پدید آورده است. تداوم دموکراسی صوری در کشور بازتاب این واقعیت تاریخی است که در تحلیل نهایی، ارتش کارسازترین و مهمترین مرجع است. ارتش از هر گروه، نهاد و تشکیلات دیگری برتر است و این، یکسره در تعارض با مفهوم دموکراسی بعنوان «شیوه‌ای استوار بر کثرت‌گرایی»<sup>۷</sup> است.

در شکل بخشیدن به تعریف جامعه از پدیده‌ها و در تعیین چندانچون ارزیابیهای جامعه از محیط داخلی و بین‌المللی، این حافظه تاریخی است که چارچوب و مأخذ را می‌سازد. البته حافظه تاریخی مقوله‌ای ثابت و دگرگون‌ناشدنی نیست، ولی بی‌چون و چرا حضوری

○ پاکستان در شمار کشورهای است که در دوران گذار به ایستایی گرفتار آمده است. پس از استقلال و پشت سر گذاشته شدن دوران اقتدارگرایی نظامیانی چون یحیی خان و ایوب خان این نگرش دامنه یافت که پاکستان دوران گذار به دموکراسی را می‌پیماید و دموکراسی در دسترس است. به قدرت رسیدن ذوالفقار علی بوتو و تأکید او بر از میان بردن سرشت ایدئولوژیک دولت، کوتاه بودن دوران گذار را به نیروهای مدنی جامعه نوید داد؛ ولی پارادایم گذار در پاکستان به علت ماهیت معادلات قدرت با شکست روبه‌رو شد.

توسعه دموکراتیک را تا اندازه‌ای تجربه کرده‌اند بسیار اندک است»<sup>۴</sup>. این پرسش که چرا موج سوم دموکراسی به کشورهای چون پاکستان نرسیده است<sup>۵</sup> چشمه‌ها را به سوی حضور گسترده ارتش در بدنه جامعه و نقش برجسته نیروهای زنده نگه‌دارنده بنیادگرایی در ساختار قدرت می‌کشاند. ارتش برای حفظ موقعیت خود خواهان رشد بنیادگرایی بوده، ولی امروز بزرگترین چالشها در برابر خود را از سوی بنیادگرایان می‌بیند، زیرا عناصر و عوامل زنده نگه‌دارنده بنیادگرایی خواهان سهم بیشتری از قدرت در راستای پیاده کردن ارزش‌های خود هستند. ارتش به دلایل استراتژیک و نیز به لحاظ الزامات اقتصادی نزدیکی با غرب را حیاتی می‌یابد، در حالی که نفس بنیادگرایی بر «شورش در برابر ارزشهای غربی...» استوار است.<sup>۶</sup> بنیادگرایان مخالفتی با ارتش و دخالت آن در زندگی اجتماعی ندارند، به این شرط که کارها در چارچوب ارزشهای آنها پیش رود. از همین رو بود که در دوران یازده ساله حکومت ضیاءالحق نزدیکی و هماهنگی چشمگیر میان رهبران فرقه‌های مذهبی و فرماندهان ارتش وجود داشت. دخالت ارتش در سیاست، فضایی مناسب برای رشد بنیادگرایی در پاکستان پدید آورده و میدان را برای نیروهای مدنی بسیار تنگ کرده است. تقویت جایگاه بنیادگرایان از آن رو که بر ژرفای گسلهای موجود در کشور می‌افزاید و امنیت را به گونه فزاینده با چالش روبه‌رو می‌کند، مداخله ارتش را الزامی می‌سازد. وجود این تناقض در زندگی پاکستان، سبب نهادینه شدن بی‌ثباتی و لرزش پایه‌های دموکراسی گشته است. کیفیت معادلات قدرت، جایگاه نیروها و گروهها در ساختار قدرت و از همه مهمتر خاستگاه قدرت ارتش در جامعه، از عواملی است که نقشی بسی مهمتر از ویژگی‌های روابط بین‌المللی پاکستان در شکل دادن به اوضاع کنونی آن کشور بازی کرده است و می‌کند. ریشه معضلات را باید در درون کشور جست، چرا که رفتار بین‌المللی پاکستان برآیند مستقیم شرایط داخلی است.

### حافظه تاریخی، بستر ساز بی‌ثباتی

چندو چون پیشینه تاریخی، ماهیت ارزشهای جهت‌دهنده به ارزیابی‌ها و شیوه رفتار مردمان، از متغیرهای تعیین کننده در چگونگی روابط شهروندان و

منابع مدرن قدرت بی توجهند و با بهره‌گیری از تعارضات ژرف در جامعه، خود را بر سر کار نگه می‌دارند. این واقعیت که «... قوانین مشترک و پایبندی به نهادهای مشترک»<sup>۱۰</sup> شکل‌دهنده مفهوم جامعه بین‌المللی است، از آن رو که در تعارض با بسیاری از ارزشها، سنتها و نهادهای حاکم بر پاکستان است، از دید عملی در آن سرزمین چندان پذیرفته نشده و گسترده‌گی اجتماعی نیافته است. با توجه به دامن‌گستری «مدرسه» بویژه در ایالات سرحدی پاکستان که یکسره در آنها علوم جدید آموزش داده نمی‌شود، می‌توان دریافت که چرا حافظه تاریخی اقتدارگرا و خشونت‌محور در جامعه همچنان پابرجا است. بی‌گمان، واقعیت بر پایه تعریفی که در چارچوب ارزشهای مستقر در جامعه از پدیده‌ها به دست می‌آید سربرمی‌آورد. واقعیت در اذهان تعریف می‌شود و پدید می‌آید. پس چگونگی تعریف و ارزیابی‌های فرد از خود، دیگران و فضای درونی و بیرونی جامعه بستگی به ارزشها و باورهای او دارد. خوب و بد، زشت و زیبا در انتزاع وجود ندارد، بلکه زاده درو نمایه ارزشها و باورها و برداشتهای فردی است. نوع ارزشها، چگونگی تعریف را تعیین می‌کند و ماهیت پدیده‌ها و جهت‌گیری‌های فرد در برابر محیط پیرامون و تعاملات در درون آن، از چندوچون ارزشها مایه می‌گیرد. با در نظر گرفتن این نکات است که به سادگی و روشنی می‌توان گفت چرا در پاکستان تعریف بنیادگرایانه و اقتدارگرایانه از چرایی شکل‌گیری جامعه و کیفیت رابطه حکومت و مردمان و نقش ارتش بعنوان یک نهاد فراقانونی وجود دارد. در پاکستان، درک مدنی از زندگی اجتماعی و کیفیت آن گسترده و چشمگیر نیست.

### ارتش و بی‌ثباتی

در پاکستان، مانند بسیاری کشورهای دیگر، دو سیستم ارزشی متفاوت در کنار هم وجود دارد. در میان بیشتر نخبگان، ارزشهای فرهنگی شبه مدرن به چشم می‌آید. شبه مدرن به این معناست که جنبه‌های ابزاری و تکنولوژیک مدرنیت یکسره جا افتاده و نخبگان به گونه نهادینه اعتبار آنها را پذیرفته‌اند. این به آن معناست که «بعد نهادی مدرنیت»<sup>۱۱</sup> پذیرش بسیار چشمگیر یافته است. نخبگان پاکستانی از آن رو جنبه نهادی را مطلوب یافته‌اند

○ این پرسش که چرا موج سوم دموکراسی به کشورهای چون پاکستان نرسیده است چشمه‌ها را به سوی حضور گسترده ارتش در بدنه جامعه و نقش برجسته نیروهای زنده نگهدارنده بنیادگرایی در ساختار قدرت می‌کشاند. ارتش برای حفظ موقعیت خود خواهان رشد بنیادگرایی بوده، ولی امروز بزرگترین چالشها در برابر خود را از سوی بنیادگرایان می‌بیند، زیرا عناصر و عوامل زنده نگهدارنده بنیادگرایی خواهان سهم بیشتری از قدرت در راستای پیاده کردن ارزش‌های خود هستند.

همیشگی دارد. حافظه تاریخی را نمی‌شود نادیده گرفت و بی‌اثر دانست، ولی می‌توان آثار آنرا کنترل و در سطحی گسترده‌تر تعدیل کرد.

به قدرت رسیدن ذوالفقار علی بوتو در ۱۹۷۱، نویددهنده تلاش برای دگرگون ساختن این حافظه سخت هم‌سو با اقتدارگرایی بود؛ هر چند سرنوشت او نشان‌دهنده این واقعیت است که در جامعه‌ای که «قطعیت نداشتن قدرت»<sup>۱۲</sup> به چشم نمی‌خورد، گریزی از حافظه تاریخی اقتدارگرا و پایایی آن نیست. خواست نخبگان جامعه یا دست کم بخش بزرگی از آنان، هنجارهای متعارف و مستقر و پذیرفته شده در سطح بین‌الملل، و در کنار آنها آموزش و پرورش، از عوامل بنیادی است که می‌تواند نقشی کارساز در تعدیل حافظه تاریخی جامعه و به سخن دیگر، زدودن جنبه‌های خشن و افراطی آن بازی کند؛ ولی در پاکستان هر سه عنصر از ایفای نقش برجسته خود ناتوان بوده است. بخش بزرگی از نخبگان پاکستان برای نگهداشت جایگاه و قدرت خود در اجتماع، بر آن بوده‌اند که گسلهای موجود در جامعه را که آبخشور بنیادگرایی است فعال نگهدارند و در پی از میان بردن آنها نباشند. دولتهای ضعیف<sup>۱۳</sup> به این علت پا می‌گیرند که به

غربی قرار داده بود و نیم‌نگاهی هم به دگرگون ساختن توده‌ها و مردمان عادی نداشت. این باور در میان دست‌اندرکاران اداره مستعمرات وجود داشت که در کشورهای زیر سلطه، در سایه ویژگی‌های سنتی، تصمیمها در چارچوب نظرات رهبران قومی، قبیله‌ای و افراد برخوردار از حقوق تاریخی گرفته می‌شود؛ به سخن دیگر، برخورد یکسره سلسله‌مراتبی و دستوری با پدیده‌ها و مسائل در ذهن توده‌ها جا افتاده و آنها در برابر نخبگان جامعه دست به اقدام یا استدلال نمی‌زنند. برپایه این دریافت بود که انگلیسیها به نادیده انگاشتن توده‌ها در شبه‌قاره گرایش یافتند و به نخبه‌پروری پرداختند و تأکید را بر آموزش آنان و نه توده‌ها گذاشتند. با در نظر گرفتن این نکات است که درمی‌یابیم که چرا در پاکستان دموکراسی صوری به جای «دموکراسی همراه با دموکرات» نهادینه شده است. پس از شورشهای ۱۸۵۷ در جنوب آسیا، انگلستان به معرفی نهادهای مبتنی بر نمایندگی در منطقه پرداخت. هدف از این کار، ترویج فرایندی دموکراتیک که به واگذاری قدرت به نمایندگان برگزیده مردمان بینجامد نبود، بلکه مراد تقویت دولت حاکم (دولت مستعمراتی) بود. این نهادها برپا شد تا نخبگان محلی موضوعات و مسائل اداری منطقه‌ای و محلی را حل و در نقش مشورتی عمل کنند، درحالی که

که تثبیت‌کننده و استحکام‌بخشند جایگاهشان است. تکنولوژی برآمده از جوامع غربی، این فرصت را برای آنان فراهم آورده است که بتوانند هر چه بهتر و بیشتر از قدرت بهره‌گیرند. اینکه دولت پاکستان با وجود فقر فراگیر، بی‌سواد گسترده و کمبود خدمات بهداشتی و... در جامعه، دستیابی به بمب اتم را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داد، بیانگر نگاه مثبت نخبگان پاکستانی به نوآوریهای تکنولوژیک غرب است. نخبگان در پاکستان قدرت کنونی غرب را ناشی از توانمندی تکنولوژیک آن می‌دانند و بر این باورند که با وارد کردن این تکنولوژی می‌توان زمینه پیشرفت کشور را فراهم کرد بی‌اینکه دگرگون ساختن گسترده و ژرف بنیادهای ارزشی و مبانی ذهنی شهروندان ضرورت داشته باشد.

نخبگان پاکستانی مانند بسیاری از هم‌تایان خود در دیگر کشورها بر این نکته مهم چشم می‌پوشند که پیشرفت و برجستگی غرب ریشه در بازگشت دوباره به دانش کلاسیک یونان دارد. «ارسطو از در کناری [رنسانس] آهسته آهسته به اروپا بازگشت.»<sup>۱۲</sup> نخبگان پاکستانی با وجود پذیرش جنبه‌های تکنولوژیک مدرنیته، جنبه‌های ارزشی، اعتقادی، تعریفی و تحلیل‌کننده مدرنیته را به گونه یکپارچه در نیافته‌اند. تنها پاره‌ای از مؤلفه‌ها و مقوله‌ها که ظرفیت فکری و روانی برای جذب آنها وجود دارد نهادینه شده است. به سخن دیگر، آنان فرهنگ را همچنان به معنای ایستای<sup>۱۳</sup> آن یعنی زبان، نژاد، قومیت و... تعریف می‌کنند. بی‌گمان موج جهانی شدن فراگیر شده است، ولی جهان هنوز یکپارچه نیست. این بدان معناست که کشورهای جهان با ابزارهای ارتباطی و شبکه‌های ترابری به گونه ساختاری با هم پیوند یافته‌اند، ولی مردمان در هر جامعه از زاویه دریافتها و پندارهای خود به پدیده‌ها و واقعیات می‌نگرند و در چارچوب آن برای حل معضلات به نتیجه‌گیری می‌پردازند.

یکی از ویژگی‌های سرزمینهای زیر استعمار انگلستان این بود که قدرت استعماری می‌کوشید در آنها نخبگانی پرورش یابد که دست کم بخشی از ارزشها و هنجارهای غربی را بپسندند و آنها را معیار کارکرد و رفتار خود قرار دهند. انگلستان در سده‌های گذشته در مستعمراتش هدف اصلی خود را پرورش نخبگان پذیرای هنجارهای

○ دخالت ارتش در سیاست، فضایی مناسب برای رشد بنیادگرایی در پاکستان پدید آورده و میدان را برای نیروهای مدنی بسیار تنگ کرده است. تقویت جایگاه بنیادگرایان از آن رو که بر ژرفای گسلهای موجود در کشور می‌افزاید و امنیت را به گونه فزاینده با چالش روبرو می‌کند، مداخله ارتش را الزامی می‌سازد. وجود این تناقض در زندگی پاکستان، سبب نهادینه شدن بی‌ثباتی و لرزش پایه‌های دموکراسی گشته است.

حکومت‌های انتخابی را در ۱۹۸۸، ۱۹۹۳، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹ برکنار کند. همه این حکومت‌ها زیر پوشش مبارزه با فساد قدرت را از دست دادند. مسئول امنیت پاکستان، ارتش است. ارتش بعنوان نخبه امنیتی، نقشی تعیین کننده در سه میدان امنیتی در پاکستان دارد. سه میدان امنیت ملی در پاکستان، کشمیر و افغانستان و بمب هسته‌ای است؛ در هر سه مورد ارتش حرف آخر را می‌زند و از همین رو حکومت‌های غیر نظامی یکسره زیر نفوذ و گروگان ارتش هستند، حتی هنگامی که ارتش به ظاهر دولت را در دست ندارد. نواز شریف نخست‌وزیر پاکستان در اکتبر ۱۹۹۹ تصمیم به برکناری پرویز مشرف رئیس ستاد کل ارتش گرفت، ولی در دوازدهم اکتبر که در حال بازگشت از سری لانکا بود، ارتش برای چهارمین بار زمام کشور را به دست گرفت و ژنرال مشرف در ۱۴ اکتبر خود را رئیس اجرایی کشور خواند. در پاکستان، با اینکه نظامی فدرال دارد، ۹۵ درصد اعتبارات عمومی در دست حکومت مرکزی است. اینکه ارتش چه مستقیم و

سیاستگذاری به دست استعمارگران بود. بدین سان، آنچه پاکرقت، دموکراسی راستین نبود، بلکه دموکراسی صوری بود. این سنت تاریخی به خوبی روشن می‌سازد که چرا در دل هفت انتخاباتی که از هنگام استقلال پاکستان تاکنون انجام شده، چهار بار حکومت نظامیان نیز امکان پذیر گشته است، و چرا ارتش این مشروعیت و توانمندی را دارد که هر گاه لازم بداند بتواند رهبران برگزیده شده بر پایه انتخابات را از سریر قدرت به زیر بکشد و زندانی و اعدام (ذوالفقار علی بوتو) یا تبعید (بی نظیر بوتو و نواز شریف) کند.

نخبگان پاکستانی، دموکراسی را تنها بعنوان جنبه ساختاری مدرنیده پذیرا شده و جنبه ارزشی و اعتقادی دموکراسی را دلخواه نیافته‌اند و از همین رو برای آنان دموکراسی و نهادهای دموکراتیک همان ویژگی‌های بنیادی را ندارد. بدین سان، در پاکستان می‌توان انتخابات را نادیده گرفت و رهبران انتخاب شده را برکنار کرد، زیرا به دموکراسی بعنوان یک چارچوب اعتقادی نگریسته نمی‌شود. انتخابات در پاکستان برگزار می‌شود و برای بسیاری کسان هم نتایج آن مهم و اثرگذار است، ولی چون به دگرگونی وضع موجود و معادلات قدرت نمی‌انجامد، فاقد اصالت ماهوی است. هدف انتخابات در پاکستان، از دید نخبگان سیاسی و نظامی، مشروعیت بخشیدن به قدرت نهادهای غیر انتخابی در چارچوب حاکمیت بوده است، نه اینکه قدرت یکسره به نهادهای انتخابی مانند پارلمان واگذار شود. انتخابات در پاکستان فراهم کننده فرصت برای مشارکت همگان در زندگی اجتماعی نیست بلکه ابزار مشروعیت بخشی به چینه بندیهای قدرت و چگونگی توزیع منابع در سطح جامعه است. از همین رو، در گذر دهه‌ها، انتخابات برگزار شده نتوانسته است ناهمسنگی قدرت بین بوروکراتهای انتخاب نشده نیرومند مانند نظامیان و نمایندگان انتخاب شده ناتوان و سخت آسیب پذیر در برابر خواستها و نیازهای نظامیان را از میان ببرد.

ارتش بعنوان یکی از نمادهای نخبه گرایی در پاکستان، نقشی برجسته در زندگی اجتماعی کشور بازی می‌کند. ارتش در مقایسه با دیگر گروههای نخبه جامعه، بر سر هم جایگاهی بسیار ویژه و در واقع فراقانون اساسی دارد و بر پایه همین قدرت فراقانونی بوده که توانسته است

○ پیشینه تاریخی از آن رو با اهمیت است که زمینه ساز حافظه تاریخی در سطح اجتماع به شمار می‌آید. در دوران کوتاه پس از استقلال پاکستان، ارتش چهار بار کنترل مستقیم کشور را به دست گرفته است و این واقعیت ذهنیتی منفی درباره کارایی روشها و شیوه‌های دموکراتیک در اداره و توسعه کشور پدید آورده است. تداوم دموکراسی صوری در کشور بازتاب این واقعیت تاریخی است که در تحلیل نهایی، ارتش کارسازترین و مهمترین مرجع است. ارتش از هر گروه، نهاد و تشکیلات دیگری برتر است و این، یکسره در تعارض با مفهوم دموکراسی بعنوان «شیوه‌ای استوار بر کثرت گرایی» است.



○ اینکه دولت پاکستان با وجود فقر فراگیر، بی سوادگی گسترده و کمبود خدمات بهداشتی و . . . در جامعه، دستیابی به بمب اتم را سرلوحه فعالیت های خود قرار داد، بیانگر نگاه مثبت نخبگان پاکستانی به نوآوریهای تکنولوژیک غرب است. نخبگان در پاکستان قدرت کنونی غرب را ناشی از توانمندی تکنولوژیک آن می دانند و بر این باورند که با وارد کردن این تکنولوژی می توان زمینه پیشرفت کشور را فراهم کرد بی اینکه دگرگون ساختن گسترده و ژرف بنیادهای ارزشی و مبانی ذهنی شهروندان ضرورت داشته باشد.

قدرتی بی رقیب در کشور برخوردار شوند. بی گمان وجود احزاب ناتوان، نبود همبستگی در میان نخبگان و ضعف ابزارها و نهادهای مدنی نیز در این زمینه اثرگذار بوده است.

### بنیادگرایی و بی ثباتی

نظام ارزشی در پاکستان دربرگیرنده دو عنصر نخبگان شبه مدرن و توده های شبه بنیادگرا است. توده ها، بویژه کسانی که بیرون از دو شهر بزرگ اسلام آباد و راولپندی زندگی می کنند، همچنان مانند گذشته در بستر ارزشهای سنتی ایستا به تعریف محیط زندگی و تعریف خود و دیگران می پردازند و این بدان معناست که دریافت و برداشتی سخت سلسله مراتبی، اقتدارگرا، تک بعدی و کمتر آمیخته با خردورزی از زندگی دارند. برای آنان، زندگی بر پایه دریافت غریزی از چرایی حیات می چرخد و از همین رو آمادگی بسیار برای پذیرش روشها و اندیشه های غیرمدنی دارند. نخبگان پاکستانی شبه مدرن و توده ها شبه بنیادگرا هستند. بنیادگرا کسی است که جنبه های تکنولوژیک مدرنیته را در همه گونه های آن مطلوب می یابد و از آنها برای رسیدن به هدفهای خود

چه غیر مستقیم زمام حکومت را به دست دارد، به معنای دسترسی ارتش به منابع گسترده مالی برای پیشبرد اهداف خود و تخصیص منابع به حامیانش ورده های گوناگون نظامی است. در پاکستان نزدیک به ۵ درصد تولید ناخالص ملی به مقوله های دفاعی اختصاص یافته است که کمابیش دو برابر بودجه ای است که دشمن استراتژیک آن کشور یعنی هند برای این مهم در نظر گرفته است.

شرایط محیطی نیز نقشی برجسته در سربر آوردن ارتش به گونه نافذترین نهاد در ساختار قدرت بازی کرده است. وجود یک پارلمان گرفتار چند دستگی و احزاب سیاسی ناتوان، نبود همبستگی در میان نخبگان غیر نظامی سبب شده است که ارتش بعنوان داور نهایی در جامعه خودنمایی کند. از درهم تنیدگی خواست ارتش برای حضور تعیین کننده در معادلات قدرت و شرایط محیطی است که پدیده ای به نام مجموعه نظامی - غیر نظامی به عنصر حیاتی در زندگی سیاسی پاکستان تبدیل می شود. بی گمان ارتش در سیاستهای پاکستان نقش کلیدی دارد و این نقش برخاسته از جایگاه امنیتی این نهاد در زمینه مسائلی چون کشمیر، بمب هسته ای و افغانستان است.

ارتش از سه راه بر فرایندهای سیاسی در پاکستان اثر می گذارد: (۱) از راه شورای امنیت ملی، به ارزیابی قدرت احزاب می پردازد و تصمیم می گیرد که اعتبارات مالی به سوی کدامین احزاب و کدامین شاخه ها در درون این احزاب هدایت شود. شورای امنیت ملی مشخص می کند که ارتش سیاست هایش را در هر مقطع زمانی به سود چه حزبی سمت و سو دهد؛ (۲) از راه سرویسهای امنیتی همچون ISI که بر کار احزاب سیاسی نظارت و در آنها نفوذ و رخنه می کند. این دستگاهها در راستای هدفهای خود، چنانچه لازم آید به انتشار اخبار نادرست در مورد احزاب و فعالیتهای آنها دست می زنند؛ (۳) از راه وزارت اطلاعات که وظیفه اش تبلیغات در جهت اهداف ارتش است. شناسایی خطرها و تعیین شیوه های رویارویی با آنها در چارچوب این نهاد انجام می گیرد.

منابع و جایگاه ارتش، با توجه به مهمترین مسائل مورد نظر نخبگان و بسیاری دیگر از شهروندان، یعنی کشمیر، افغانستان و بمب هسته ای، سبب شده است که نظامیان از

باورها، ماهیت ایستادارند و برخوردار از ویژگی‌های ازلی هستند.

بنیادگرایان تعریف پویا از این فاکتورها را که بر سرشت اجتماعی<sup>۱۸</sup> و اثرپذیری این عوامل انتسابی از شرایط و رویدادها تأکید دارد نمی‌پذیرند. تعریف پویا از قومیت که باز تاب منطق ذهنیت بر خاسته از مدرنیته و پذیرش محوریت اراده در زندگی بشری است، مورد پذیرش بنیادگرایان نیست. توده‌های پاکستانی بیشتر شبه‌بنیادگرا هستند چرا که برخلاف بنیادگرایان، پیشرفت‌ها و نوآوری‌های تکنولوژیک را در کلیت آن نمی‌پذیرند و به گونه‌ای «انتخابی» عمل می‌کنند؛ تنها بخشی از نوآوری‌های تکنولوژیک را به کار می‌گیرند که از دید آنها به گسترش ارزشهای مدرنیته که در اصل غربی است در جامعه نینجامد. آنها جنبه نرم‌افزاری مدرنیته یعنی باورها و ویژگی‌های عقل محور دوران جدید را یکسره رد می‌کنند. در اینجا برخلاف حیطه تکنولوژی که در آن انتخاب صورت می‌گیرد، کلیت ارزشی یکسره نفی می‌شود. از دید بنیادگرایان، جنبه‌های ارزشی و فکری مدرنیته می‌باید با بهره‌گیری از همه ابزارها و روشها و حتی توانمندیهای تکنولوژیک گرفته شده از غرب، در همه زمینه‌ها برخورد و مبارزه شود. بدین سان روشن می‌شود که چرا بنیادگرایان در پاکستان و رهبران فکری آنها تا این اندازه بر آموزش «مدرسه‌ای» و به تبع آن لزوم برپا کردن «مدرسه» انگشت می‌گذارند. در «مدرسه» برخلاف دیگر نهادهای آموزشی در سرتاسر پاکستان، علوم جدید مانند شیمی، فیزیک و علوم انسانی تدریس نمی‌شود و دانش آموزان تنها علوم سنتی فرا می‌گیرند. به هنگام استقلال، ۱۳۷ مدرسه در پاکستان وجود داشته، در حالی که به گفته وزیر امور مذهبی پاکستان در ۲۰۰۲ ده‌هزار مدرسه با ۱/۷ میلیون دانش آموز در سراسر کشور دایر بوده است.<sup>۱۹</sup> بی‌توجهی حکومت‌های گوناگون از زمان استقلال پاکستان تا سالهای اخیر به اهمیت مسئله، شرایط و زمینه مناسب برای گسترش نهاد «مدرسه» را که نماد بنیادگرایی است فراهم آورد. به هنگام استقلال ۱۶/۴ درصد پاکستانیها و ۱۸/۳ درصد هندوها باسواد بودند؛ ولی در آغازین سالهای هزاره سوم تنها ۳۵ درصد پاکستانیها باسوادند در حالی که این رقم در هند به بیش از ۶۵ درصد می‌رسد. در کشوری که یک سوم جمعیت

○ نخبگان پاکستانی، دموکراسی را تنها بعنوان جنبه ساختاری مدرنیته پذیرا شده و جنبه ارزشی و اعتقادی دموکراسی را دلخواه نیافته‌اند و از همین رو برای آنان دموکراسی و نهادهای دموکراتیک همان ویژگی‌های بنیادی را ندارد. بدین سان، در پاکستان می‌توان انتخابات را نادیده گرفت و رهبران انتخاب شده را برکنار کرد، زیرا به دموکراسی بعنوان یک چارچوب اعتقادی نگرسته نمی‌شود.

بهره می‌گیرد. او برخلاف یک فرد سنتی، مواهب تکنولوژیک را با آغوش باز پذیرا می‌شود و آنها را آسیب‌رسان و زیانبار برای ارزشهای خود نمی‌شمارد. از دید یک بنیادگرا، می‌توان نوآوری‌های تکنولوژیک را پذیرا شد بی‌اینکه ارزشهای مدرنیته را پذیرفت. بنیادگرایان «اصل ذهنیت را» که تعیین‌کننده «گونه‌های فرهنگ مدرن» است<sup>۱۵</sup> قبول ندارند و مؤلفه‌هایی ازلی را که حیات بخش فرهنگ سنتی است تعیین‌کننده و محوری می‌دانند. غرب‌ستیزی بنیادگرایان، در واقع بر همین نکته استوار است. آنان غرب را با مدرنیته از بعد ارزشی آن، یکی می‌گیرند. غرب از دید آنان یک جغرافیا نیست، بلکه هویتی ارزشی است. از دید بنیادگرایان، مدرنیته و جهانی شدن و مقوله‌هایی از این دست در واقع گونه‌هایی تازه از جنگهای صلیبی در دوران کنونی است.<sup>۱۶</sup> مدرنیته از بعد غیرمادی بر این نکته تأکید دارد که فرد باید بر پایه خواست خود تصمیم بگیرد و عمل کند و آنچه گفتمان مدرن را از گفتمانهای پیشین جدا می‌کند، همین انگشت گذاشتن برخواست و اراده فرد در ساخت محیط و شکل دادن به کیفیت و نوع کارکرد ساختارها و نهادها است. این تأکید بر ذهنیت که ویژگی ارزشی مدرنیته است یکسره در تعارض با چارچوب فکری بنیادگرایان است که باور دارند «هویت جمعی و همبستگی بر فاکتورهای انتسابی همچون...» استوار است.<sup>۱۷</sup> از این نظر قومیت، زبان، سنتها، سیستم اعتقادی و

شهر و ندان نماد يك پاکستان بنيادگر بود، همچنان که بسياری کسان مرگ او بر اثر سقوط مشکوک هواپیما و به قدرت رسیدن بی نظیر بوتو را آغاز دورانی متفاوت برای پاکستان دانستند. برای اینان، بی نظیر بوتو «نماد يك پاکستان دموکراتیک بود». ۲۳ او مانند پدرش که در ۱۹۷۱ به قدرت رسید، کوشید در نظم حاکم که بر نقش آفرینی نخبگان سنتی مستقر در روستاها و ارزشهای بنيادگرا استوار بود، با تأکید هر چه بیشتر بر توسعه اقتصادی و ارزشهای متناسب با آن، تغییراتی پدید آورد. حزب مردم که در ۱۹۶۷ برپا شد و بوتو را در ۱۹۷۱ به قدرت رساند، از همان آغاز نماد گرایشهای غرب گرا در تعارض با بنيادگرایی شد. این حزب و رهبران آن پس از اینکه به قدرت رسیدند اعلام کردند «... موضوعات اقتصادی، پویایی سیاست را تعیین خواهد کرد». ۲۴

این تعارضات روشن می‌سازد که چرا پاکستان بستر جغرافیایی بسیار مناسب و مستعد برای گسترش بنيادگرایی بوده است. اینکه در قلب کشور، اسلام آباد، صدها تن بنيادگرا مسلح هشت روز با نیروهای ارتش به نبرد می‌پردازند و اقتدار حکومت به رهبری ژنرال پرویز مشرف را به چالش می‌گیرند، آشکارا نشان از گستردگی و ژرفای بنيادگرایی در پاکستان و آمادگی بنيادگرایان برای

### ○ انتخابات در پاکستان فراهم کننده

فرصت برای مشارکت همگان در زندگی اجتماعی نیست بلکه ابزار مشروعیت بخشی به چینه بندیهای قدرت و چگونگی توزیع منابع در سطح جامعه است. از همین رو، در گذر دهه‌ها، انتخابات برگزار شده نتوانسته است ناهمسنگی قدرت بین بوروکراتهای انتخاب نشده نیرومند مانند نظامیان و نمایندگان انتخاب شده ناتوان و سخت آسیب پذیر در برابر خواستها و نیازهای نظامیان را از میان ببرد.

زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بیست و يك درصد درست بالای خط فقر هستند، روشن است که مردمان توان اندکی برای برخوردار کردن فرزندان خود از آموزش دارند. با توجه به این واقعیت، درمی‌یابیم که چرا نهاد «مدرسه» در پاکستان تا این اندازه دامن گسترده است. «مدرسه» نه تنها افراد را رایگان آموزش می‌دهد، بلکه همه هزینه‌های پوشاک، خوراک و مسکن دانش آموزان را می‌پردازد. با در نظر گرفتن اینکه نهاد ملت - دولت به مفهوم «نهادی بادوام که حکومت و مردمانی را بر پایه رضایت به هم پیوند می‌دهد»<sup>۲۰</sup> در پاکستان هنوز پانگرفته است، نقش نهاد مدرسه در جلوه بخشیدن به ماهیت تعاملات اجتماعی برجسته تر می‌شود. گفتنی است یکی از دلایلی که مردمان در پاکستان خاوری خواهان استقلال از پاکستان باختری بودند همین اندک بودن سرانه آموزش در کشور بود. در ۱۹۷۰ سرانه آموزش در پاکستان باختری ۶۱ درصد بیشتر از سرانه آموزش در پاکستان خاوری بود و این مسئله در کنار دیگر مسائل به جدایی دو بخش خاوری و باختری و پا گرفتن کشور بنگلادش انجامید.<sup>۲۱</sup> پس از استقلال پاکستان، حکومتها که سخت زیر نفوذ راهبردها و سیاستهای نظامیان بودند، با تأکید بر ارزشهای ایدئولوژیک برای بسیج شهروندان در برابر تهدید هند، به گسترش بنيادگرایی در پاکستان کمک کردند. در دوران ایوب خان و یحیی خان نهاد ارتش و بنيادگرایان به هم نزدیک شدند. با به قدرت رسیدن ضیاء الحق بعنوان سومین فرمانروای نظامی پاکستان در ژوئیه ۱۹۷۷، این نزدیکی ریشه دار و نهادینه شد. او مانند بسیاری از افسران در رده‌های گوناگون ارتش بر این باور بود که پاکستان باید يك دولت ایدئولوژیک باشد تا بتواند در منطقه سرپا بایستد. او اعتقادی به نهادهای مبتنی بر نمایندگی نداشت و ارزشهای بنيادگرایان را برای کشور مناسب می‌دید. بر سرهم پیروزی کودتای او از این واقعیت مایه می‌گرفت که بخش بزرگی از جامعه با ارزشهای بخش متمایل به منطق مدرنیته احساس نزدیکی نمی‌کرد و نمی‌کند؛ واقعیتی که زمینه ساز گسستهای اجتماعی و ملی است. کودتاها از آن رو به نتیجه می‌رسد که «بخشی از شهروندان سیاسی شده اگر از سقوط حکومت خشنود نشوند، بی گمان با از میان رفتن آن هم دل شکسته نمی‌شوند». ۲۲

کودتای ضیاء الحق موفق شد چون برای بسیاری از



پایداری ارزشهای سنتی ایستامبتنی بر برجستگی قومیت و نژاد و زبان است، ستون دیگری بی ثباتی در کشور است. مشکلات پاکستان را بر سر هم می توان چنین دسته بندی کرد:<sup>۲۴</sup>

- ۱- قوم گرایی
- ۲- گروه گرایی
- ۳- بنیادگرایی در برابر عرف گرایی
- ۴- اقتصاد نابسامان
- ۵- توزیع نادرست قدرت در جامعه.

### سخن پایانی

شکندگی فزاینده ساختار قدرت سیاسی که ویژگی چشمگیر پاکستان از هنگام استقلال تا کنون بوده، شرایطی ویژه در آن کشور پدید آورده است. ناکارآمدی نخبگان کشور در پیش راندن جامعه به سوی توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را باید از عوامل برجسته در این زمینه دانست. ضعف احزاب سیاسی در محوریت بخشیدن به هدفها و راهبردهای اجتماعی و در کنار آن نبود «دموکراسی همراه با دموکرات»، فضایی مناسب برای ماندگاری ویژگی یاد شده در پاکستان فراهم آورده است. این شرایط سبب شده است که ارتش کارویژه دفاع از جامعه در برابر هجوم بیگانه را برای خود کم بیابد و به

کاربرد زور و خشونت برای برپا کردن حکومت استوار بر ارزشهای ازلی شان دارد. اینکه رفتارهای خشونت آمیز از نواحی نزدیک مرز افغانستان و نقاط دور افتاده به شهرهایی چون اسلام آباد که جایگاه نخبگان هوادار مدرنیته است کشیده شده، نشان دهنده گسترده شدن دامنه قدرت بنیادگرایان است. از هنگام به قدرت رسیدن پرویز مشرف در ۱۹۹۹ تا کنون دو بار از سوی بنیادگرایان به جان او سوء قصد شده است و همین، نشان می دهد که آنان توان عملیاتی برای ضربه زدن به نمادهای قدرت مرکزی و قدرتی چشمگیر برای جذب هر چه بیشتر توده ها دارند. شاید به علت همین گسترش دامنه قدرت بنیادگرایان بوده که بی نظیر بوتور رهبر حزب مردم از برخورد خشونت آمیز پرویز مشرف با بنیادگرایان در اسلام آباد پشتیبانی کرده است. بی ثباتی سیاسی در پاکستان ادامه خواهد یافت زیرا رشد بنیادگرایی در کشور بی وقفه ادامه داشته است. با توجه به همبسته نبودن نخبگان پاکستانی، آنان چندان ضرورتی برای دگرگون ساختن قالبهای سنتی ایستامبتنی ندارند. در سایه چنین شرایطی، بنیادگرایی زمینه مناسب رشد و دریایی از نیروی انسانی مورد نیاز در برابر دارد. ناتوانی حکومت مرکزی از اعمال حاکمیت در سراسر کشور و بویژه در نواحی مرزی، جغرافیایی آماده و مناسب برای بنیادگرایان پدید آورده است. ناتوانی نخبگان مدرن پاکستانی در دور نگهداشتن ارتش از میدان سیاست، سبب شده است که ارتش نتواند همه منابع را برای مبارزه با بنیادگرایان مسلح بسیج کند.

○ نظام ارزشی در پاکستان در برگیرنده دو عنصر نخبگان شبه مدرن و توده های شبه بنیادگرا است. توده ها، بویژه کسانی که بیرون از دو شهر بزرگ اسلام آباد و راولپندی زندگی می کنند، همچنان مانند گذشته در بستر ارزشهای سنتی ایستا به تعریف محیط زندگی و تعریف خود و دیگران می پردازند و این بدان معناست که دریافت و برداشتی سخت سلسله مراتبی، اقتدارگرا، تک بعدی و کمتر آمیخته با خردورزی از زندگی دارند.

افزایش شمار بنیادگرایان در پاکستان بازتاب این واقعیت است که «جهان بشری شاهد همبستگی بیشتر و در همان حال پراکندگی بیشتر است.»<sup>۲۵</sup> پاکستان دستاوردهای تکنولوژیک مدرنیته را پذیرا شده است ولی بسیاری از مردمان در آن کشور به دوری بیشتر از دستاوردهای ارزشی دوران نوگرایش دارند. بنیادگرایی در چارچوب این نگرش و ذهنیت عمل می کند، و این خود نشان دهنده آمادگی جامعه برای پذیرش گسترش بنیادگرایی است. حضور ارتش در میدان سیاست که بازتاب ضعف نهادهای انتخابی و همبسته نبودن نخبگان است، یکی از ستونهای بی ثباتی در کشور به شمار می آید؛ گسترش چشمگیر بنیادگرایی نیز که بازتاب

10. Bull, Hedley. **The Anarchial Society: A study of order in World Politics**. New York: Columbia University Press, 1977, p. 68
11. Giddens, Anthony. **The Consequences of Modernity**. Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1990, p.55
12. Lipson, Lesli. **The Ethical Crises of Civilization: Moral Meltdown or Advance?** London: Sage 1993, p. 62
13. Greetz, Clifford. **The interpretation of Cultures**. New York: Basic Books, 1973.
14. Ayesha, jalal. **Democracy and Authoritarianism in the South-Asia: A Comparative and Historical perspective**. Cambridge: Cambridge University Press, 1995, pp. 29-56
15. Habermas, Jürgen. **The Philosophical Discourse of Modernity**. Cambridge, Mass.: MIT Press 1987, p.17
16. Armstrong, Karen. **Holy War: The Crusades and Their Impact on Today's World**. New York: Anchor Books, 1991
17. Esman, Milton J. and Itamar Rabinovich, eds. **Ethnicity, Pluralism and the State in the Middle East**. Ithaca, N.Y.: Cornell University Press. 1988, p.3
18. Smith, Anthony D. **The Ethnic Origins of Nations**. Oxford: Basil Blackwell, 1986, p.15
19. Baxter, Craig, ed. **Pakistan on the Brink: Politics, Economics, and Society**. Lanham, Maryland: Lexington Books, 2004, p.180
20. Suhrawardy, Hoseyn Shaheed, "Political Stability and Democracy in Pakistan", **Foreign Affairs**, Vol. 35, No. 3, April 1957, p. 425
21. Jackson, Robert. **South Asian Crisis: India, Pakistan and Bangladesh**. New York: Praeger, 1975, p.20
22. Nordlinger, Eric A. **Soldiers in Politics**. Englewood Cliffs, N.J.: prentice Hall, 1977, p.193
23. Ziring, Lawrence, "Pakistan in 1989: The Politics of Stalemate", **Asian Survey**, Vol. 30, No.2, February 1990, p. 127
23. Hyder, Khurshid, "Pakistan Under Bhutto", **Current History**, Vol. 63, No. 375, November 1973, p. 202
25. Brzezinski, Zbigniew. **Between Two Ages**. New York: Viking press, 1970, p.3
26. La Porte, Robert, "Pakistan in 1995; The Continuing Crises" **Asian Survey**, Vol. 36, No.2, February 1996, pp. 182-183

میدان داخلی پاگذارد. حضور ارتش در میدان سیاست به ضعف نهادهای دموکراتیک انجامیده و این به صورت یکی از ستونهای بی ثباتی در جامعه درآمده است. در کنار نقش پررنگ تر ارتش در سیاست، شاهد گسترش پایگاه و نفوذ بنیادگرایی در پاکستان هستیم. رنگ باختن هر چه بیشتر نهادهای مدنی، بستر مناسب برای تقویت روزافزون بنیادگرایی را پدید آورده و به بی ثباتی دامن زده است. حضور ارتش در سیاست و گسترش بنیادگرایی در جامعه، پایه های دوگانه بی ثباتی در پاکستان به شمار می رود. تا هنگامی که این دو عنصر در زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه در کار است، باید انتظار پایداری بی ثباتی در پاکستان را داشت.

### منابع:

1. Fukuyama, Francis. **The End of History and the Last Man**. London: Penguin Books, 1992, P.XII
2. Fairclough, Norman. **Language and Power**. London: Longman, 1989, p.40
3. przewoski, Adam, "The Games of Transition" in Scott Mainwaring et al., eds. **ISS ues in Democratic consolidation: the New South American Democracies in Comparative Perspective**. Norte Dame: Norte Dame University Press, 1992. p.111
4. Carothers, Thomas, "The End of Transition Paradigm", **Journal of Democracy**, Vol. 13, January 2002, p.9
5. Diamond, Lary, Marc F. Plattner, and Daniel Brumberg. **Islam and Democracy in the Middle East**. Baltimore: John Hopkins University Press, 2003, P.X
6. Bull, Hedley, "The Revolt Against the West" in Hedley Bull and Adam Watson, eds. **The Expansion of International Society**. Oxford: Oxford University press, 1984, p. 223
7. Connolly, William E. **The Ethos of Pluralization**. Minnea Polis: University of Minnesota Press, 1995
8. Lefort, Claude. **Democracy and Political Theory**. Trans. David Macey. Cambridge: Polity Press, 1986, p.16
9. Migdal, Joel S. **Strong Societies and Weak States: State Society Relations and State Capabilities in the Third World**. Princeton, N.J.: Princeton University Press